

• دریافت 89/3/20

• تأیید 89/7/20

کلاغ در ادب فارسی

اسماعیل تاجبخش*

آسیه فرجی قرقانی**



چکیده

در این مقاله نخست واژه «کلاغ» از نظر ریشه شناسی بررسی شده و سپس انواع آن به اجمال معرفی گردیده است؛ و آن گاه صفات ظاهری و باطنی این پرنده یاد شده و نمونه هایی برای هر یک ذکر شده است. در این جستار به بازتاب واژه «کلاغ» و ویژگی های او در متون عرفانی و دینی و امثال و حکم اشارت هایی رفته است و در یک نتیجه گیری کلی جایگاه «کلاغ» در ادب فارسی مشخص شده است.

کلید واژه ها:

کلاغ، زاغ، فایل، غراب، ادب فارسی

E890Tajbakhsh@gmail.com

* دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی

** دانش آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

مقدمه

کلاغ از پرندگانی است که انواع گوناگون آن در ادبیات فارسی و عرفانی و فرهنگ دینی ما بازتاب دارد. و شاعران و نویسندگان از صفات ظاهری و باطنی او تصویرها آفریده اند. این پرنده در عرفان نیز جایگاه خاص خود را دارد و در متون دینی نیز همین طور. در این مقاله کوشش رفته است که این بازتابها با ذکر نمونه هایی ارائه شود و سرانجام در بخش «نتیجه گیری» حاصل این پژوهش به پژوهشگران عرضه گردد؛ تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

ریشه شناسی واژه «کلاغ»

در باره ریشه این کلمه اطلاع دقیق در دست نیست. ریشه شناسان آن را از واژه Varayna اوستایی دانسته اند، که تلفظ آن در زبان پهلوی Vagary یا Varak و تلفظ زاغ Kaskenak و Zay بوده است. (فره وش، 1352: 288)

فرهنگ های فارسی - لغت فرس، لغتنامه دهخدا، فرهنگ فارسی معین، فرهنگ عمید، برهان قاطع، فرهنگ جهانگیری و فرهنگ سخن - تفاوت ویژه ای میان انواع این پرنده قائل نشده اند، به طوری که - با وجود ذکر اختلافات در ظاهر - همه آنها را معادل یکدیگر دانسته اند: «کلاغ، کلاغ پیسه، زاغ، زاغی، زاغچه، زاغ دشتی، زاغ دورنگ، غراب، غراب البین، عگه، عقق یا عکک، کشکرک، قشقره، کلاژه، غلیبه، غداف».

در فرهنگ نام های پرندگان در این باره چنین آمده است:

«چنین می نماید که در زمان های پیش، نویسندگان و گویندگان میان کلاغ ابلق که همان کلاغ سیاه و سفید معمولی است با قشقره که در فارسی آن را کشکرک و زاغی و زاغچه می نامند چندان تفاوتی قائل نبوده اند و هر دو را به یک نام می خوانده اند». (منصوری، 1379: 94)

ویژگی های کلاغ

1- ویژگی های ظاهری

این پرنده گونه های مختلف دارد که در ویژگی های ظاهری تفاوت هایی با هم دارند و این ویژگی ها در کتاب های جانورشناسی به گونه ای دقیق و گسترده آمده است. چهارگونه مشهور آن عبارتند از: کلاغ سیاه - کلاغ ابلق - غراب - زاغی، که در میان آنها از همه توانمندتر و درشت

اندام تر، غراب است که طول آن 64 سانتی متر است. و برای اطلاع بیشتر دربارهٔ هر یک آنها می‌توان به منابع جانورشناسی مراجعه کرد. (منصوری، 1379: 414 تا 422)

ویژگی‌های ظاهری کلاغ در ادب فارسی دستمایهٔ خلق مضامین بسیاری در آن شده است که بخشی از آنها ساخته و پرداختهٔ ذهن شاعران و بخش دیگری نیز مایه گرفته از ویژگی‌های ظاهری اوست؛ و از میان این‌ها آنچه بیشتر مورد توجه قرار گرفته است رنگ سیاه و چشم و پای سرخ اوست. و آنچه بیشترین آثار ادبی بر آن همداستانند زشتی ظاهر - و حتی باطن - اوست:

زاغ اگر زشتی خود بشناختی همچو برف از درد و غم بگداختی (مولوی، 1366: 116/1)
شواهدی در این باره:

الف - چشم

رنگ چشم کلاغ برخلاف همهٔ تن او سپید یا سرخ است. «مستفاد می‌شود که زاغ ایران چشم سرخ دارد چنانکه زاغ هندوستان چشم سیاه دارد». (دهخدا، 1377: 12539)

از خون دو چشم من چو دو چشم غراب و دل آویخته غرابی گشته ز اضطراب
(مسعود سعد، 1339: 41)

می‌نتوان یافت به شب در چراغ در قفس روز توان دید زاغ
در پر طاووس که زر پیکر است سرزنش پای کجا در خور است
زاغ که او را همه تن شد سیاه دیده سپید است درو کن نگاه
در همه چیزی هنر و عیب هست عیب مبین تا هنر آری به دست
(نظامی، 1376: 125 و 126)

هنر بیند چو عیب این چشم جاسوس تو چشم زاغ بین نه پای طاووس (نظامی، 1383: 189)
گر مرد راه بین شده‌ای عیب کس مبین از زاغ چشم بین و زطاووس پر نگر (عطار، 1362: 770)
جامی در تشبیهی زیبا چشم سرخ زاغ را به چراغ و شرارهٔ آتش تشبیه می‌کند:

رخشنده بصر بدید زاغی چون دود چراغی و چراغی
در تیره شبی ستاره‌ای دو یا انگستی شراره پرتو
(جامی، 1361: 793)

اما گویا خاقانی در این میان این زیبایی را به هیچ می‌شمرد:

بیچاره زاغ را که سیاه است جمله تن از جمله تن سپیدی چشمش چه در خور است (خاقانی، 1375: 338)

ب- پا

پای سرخ کلاغ نیز چون چشم او مورد توجه قرار گرفته است. بهاری مشکبو دیدم در آن باغ به چنگ زاغ و در خون چنگ آن زاغ (نظامی، 1376: 216) چمان در جلوه طاووسان آن باغ به حنا پای رنگین کرده چون زاغ (سلمان ساوجی، 1348: 160) اما نظامی در بیتی دیگر توصیه می‌کند که اگر مثل زغن عاشق مردار دنیا نیستی چون زاغ باش و پنجه به خون ضعیفان فرو میر. مرده‌ی مردار نه ای چون زغن زاغ شو و پای به خون در مزن (نظامی 2، 1376: 157)

ج- صدا

گونه‌های مختلف این پرندۀ آواهای گوناگون دارند. صدای کلاغ سیاه تو دماغی و صدای کلاغ ابلق بلند و صدای غراب بلند و جیغ گونه و صدای زاغی نجواگونه و هشداردهنده است. (منصوری، 1379: 420 و 422 و 414). صدای کلاغ در ادب فارسی نماد زشتی و شومی است. برخلاف صدای بلبل که نماد خوبی و خجستگی است و به گفته برخی پژوهشگران «پرندۀ شعر کلاسیک» به شمار می‌آید. (فرجی، 1387: 30)

نمونه‌ها:

گر زاغ سیه باغ ز بلبل بستاند دستان نتواند زدن و نادره‌الحان (ناصر خسرو، 1348: 352)
او چو بلبل تو چو زاغی سیف فرغانی برو شرم دار ای زاغ با بلبل هم آوازی مکن (فرغانی، 1364: 629)

د- غذای کلاغ

«کلاغ تقریباً همه چیز خوار است. از تخم و دانه و میوه و برگ گیاهان و جوجه و تخم پرندگان و ماهی و قورباغه و مارمولک و موش و غیره تغذیه می‌کند و گاهی پرستوها را نیز شکار می‌نماید. روی هم رفته پرندۀ ای موذی و مضر است و باید به دفع آن کوشید». (معین، 1357: 3016)

در ادب فارسی کلاغ به خوردن مردار، استخوان، سرگین، سر و چشم اجساد و سیری ناپذیری معروف است. عیسی جانت گرسنه ست چو زاغ خر او می‌کند ز کنجد کاغ (سنایی، 1368: 376)

تا کلاغی را شود پر حوصله کس نماند زنده در صد قافله (عطار، 1379: 156)
 گر خوری کم گرسنه مانی چو زاغ و خوری پر اُرُغت‌گیرد دماغ (مولوی، 1366: 910/5)
 آنچه از غذای کلاغ در شاعران دیده می‌شود این‌ها هستند:

مردار

چه‌مانی‌بهر مرداری‌چو زاغان اندرین‌پستی قفس بشکن چو طاووسان یکی بر پر این بالا (سنایی، بی تا: 52)
 سعدی‌به‌مال‌و‌منصب‌دنیا‌نظر‌مکن میراث بس توانگر و مردار بس کلاغ (سعدی، 1366: 986)
 خاقانی نیز در بیتی چنین بیان می‌کند که کلاغان پس از جنگ همراه دیگر لاشخوران در میدان حضور می‌یابند، با شنیدن این بیت «موریگان» الهه جنگ «سلت‌ها» به ذهن می‌آید که در جنگ‌ها خود را به شکل کلاغ در می‌آورده، و پس از جنگ به خوردن سر سربازان مرده مشغول می‌گشته است.

تبغ کبود غرق خون صوفی کار آب کن زاغ سیاه پوش را گفته صلاهی معرکه (خاقانی، 1375: 513)
 ابن‌یمین این مضمون را با بیانی دیگر تکرار می‌کند:

یک روز مصافش ز تن زار اعادی صدساله فزون طعمه‌دهد زاغ‌وزغن را (ابن‌یمین، 1363: 13)
 در ادب فارسی یکی از طعمه‌های زاغ و زغن دل عاشق است که در کوی معشوق افتاده است:

ز بس دل‌ها که در کوی تو افتاد شده‌زاغ و زغن‌مهمان‌دل‌ها (امیرخسرو دهلوی، 1343: 7)
 ببردی دلم را بدادی به زاغان گرفتم گروگان خیالت به تاوان (مولوی، 1374: 782)

استخوان

کلاغ در ادب فارسی به استخوان خواری معروف است اما نه در مایه‌ها، که این کار از ویژگی‌های بارز اوست.

اسیر زلف ویم با خودم ببر ای باد وگر نه زاغ برد با تو استخوان مرا (امیرخسرو، 1343: 31)
 عاشق نه خود از در تو شد دور با زاغ چه حيله کاستخوان برد (همان: 182)
 مگس و گربه سوی خوان پویند سگ و زاغند کاستخوان جویند (همان: 736)
 نکته قابل ذکر این است که هرچند کلاغ و هما هر دو در ادب فارسی استخوان‌خوار توصیف شده‌اند، اما تقابل آنها از نظر سخنوران قابل انکار نیست زیرا هما به فرّ و فرخندگی و زاغ به شومی و پستی معروف است:

هستی همای دولت و شاید که بر مراد زاغی ز فرّ تو به سوی آشیان رسد (مجیرالدین بیلقانی، 1358: 54)
 اگر تو جنس همایی و جنس زاغ نه ای ز جان تو میل به سوی هما توانی کرد (مولوی، 1374: 385)
 اما سنایی در این مورد نظری متفاوت دارد:
 زاغ را چون همای فر داده ست پشه را همچو با شه پر داده است (سنایی، 1368: 624)

سرگین

کلاغ به سرگین خواری معروف است، در این مورد مقابل طوطی و بلبل است که این شکر می‌خاید و آن شیفته گل است.
 چند چون زاغ بود نول تو در هر سرگین خبر جان چو طوطی شکرخا برگو (مولوی، 1374: 1229)
 من بسازم و لیک کی شاید زاغ با طوطیان شکر خاید
 گرچه طوطی خود از شکر زنده ست زاغ را می‌چمین خراباید
 (همان: 397)

و عجیب این است که در اعتقاد قدما بیماری کلاغ با سرگین خواری بهبود می‌یابد:
 "... و چون کلاغ بیمار گردد سرگین خورد به گردد". (زکریای قزوینی، 1340: 543)
 در نزهت نامه علایی نیز همین مطلب تکرار می‌شود:
 "... چون بیمار شود نجاست و پلیدی مردم بخورد بهتر شود". (علایی، 1362: 138)

مغز و چشم جسد ها

سایه از هر که همای کرمت باز گرفت کاسه‌ی چشم و سرش مطعم زاغو زغن است (سلمان ساوجی، 1348: 56)
 خواجه در ره به درد و داغ بمرد تن به بوم استخوان به زاغ سپرد
 مغز سر طعمه‌ی کلاغان ساخت دیده منقارگاه زاغان ساخت
 (جامی، 1361: 248)

خرما، انجیر، گردو و ...

"... مناقیر غراب چون معاول بود و خرما را عذق سست بود و اگر نه آفریدگار نگه داشتی یک عذق نماندی، و البته قصد خرما نکند و مع ذلک چنان خرما دوست دارد کی چون از صراح فارغ

شوند غراب می‌گردد به طلب خرما و در اصول درخت‌ها و شکاف‌ها می‌رود و خرما را خشک و دغل بیرون می‌آورد و می‌خورد".

(محمد بن محمود همدانی، 1375 : 541، 542)

جاحظ نیز در الحیوان به همین موضوع اشاره می‌کند. زکریای قزوینی در مورد علاقه‌ی کلاغ به گردو چنین گفته است:

"[غراب] جوز را دوست دارد از جوز بسیار جمع کند و در زمین دفن کند جهت ذخیره و منقار او سخت بود که بدان در جوز سوراخ کند". (زکریای قزوینی، 1340 : 542)

درباره‌ی انجیر خواری کلاغ دو نظر متفاوت در متون کهن دیده می‌شود:

اول - انجیر برای کلاغ گلوگیر است:

قمری کردش ندا کای شده از عدل تو دانۀ انجیر رز دام گلسوی غراب
شراح اشعار خاقانی در توضیح این بیت می‌گوید:

"انجیر را پرندگان که منقارشان کج است می‌توانند بخورند و برای زاغ که منقارش کج نیست گلوگیر است. در فارسی هم مثل شده که مرغی که انجیر می‌خورد نوکش کج است." (خاقانی، 1376 : 167)

مثنوی راست:

بر سماع راست هر تن چیر نیست طعمۀ هر مرغی انجیر نیست (مولوی، 1366 : 137/1)

در مخزن الاسرار آمده است:

سفره‌ی انجیر شدی صفر وار گر همه مرغی بدی انجیر خوار (نظامی، 1376 : 44)

دوم - انجیر غذای محبوب و مطلوب کلاغ است:

باغ ار چه ز بلبان پر آب است انجیر نوالۀ غراب است (نظامی، 1380 : 195)
باغبان گر نزند بانگ به باغ قرص انجیر شود نان کلاغ (جامی، 1361 : 562)
ز انجیرین ار جدا شود زاغ صد مرغ دگر ستاده در باغ (همان، 870)

زیستگاه کلاغ

در ادب فارسی مسکن کلاغ کوه و صحرا، ویرانه‌ها، گورستان‌ها، مزبله‌ها و شاخه‌های درختان

بلند معرفی شده است. در این مورد نیز شاعران او را با باز و عنقا به مقایسه کرده‌اند. عنقا به عزلت‌گزینی و بلند پایگی مشهور است؛ و باز با شاهان همنشین است و بر دست او جای دارد، و طعمه از دست او می‌چشد؛ اما کلاغ حقیر در مزبله‌ها و گورستان‌ها به سر می‌برد. عنصری در مناظره‌ای این تقابل را به خوبی بیان می‌کند:

میان زاغ سپاه و میان باز سپید
 به باز گفت همی زاغ هر دو یارانیم
 جواب داد که مرغیم جز به جای هنر
 خورند از آنکه بماند ز من ملوک زمین
 مرا نشست به دست ملوک و دیر و سراسر
 ز راحتست مرا رنگ و رنگ تو ز عذاب
 ملوک میل سوی من کنند و سوی تو نه
 که هر دو مرغیم از جنس اصل یکدیگر
 میان طبع من و تو میانه‌ای است مگر؟
 تو از پلیدی و مردار پر کنی ژاغر
 ترا نشست به ویرانه و ستودان بر
 که من نشانه ز معروفم و تو از منکر
 که میل خیر به خیرست و شر سوی شر
 (عنصری، 1323: 114، 115)

چو شهبازی و شهبازت همی خواند به سوی شه
 نمی‌پری و در پری چو زاغان جانب صحرا (حلاج، 1343: 12)
 چون زاغ همه نشست بر شخ دارم
 در یک دو گزآب ریز و مطبخ دارم (مسعود سعد، 1339: 713)

2- ویژگی‌های باطنی کلاغ

صفات باطنی کلاغ در ادب فارسی بیش از سایر حیوانات است. او را به صفاتی چون دزدی، حرص، محتاط بودن و دور اندیشی، حيله‌گری، دلیری، زیرکی و نادانی - در بخش فابل به آن اشاره خواهد شد - صبح خیزی، تیز بینی و عجیبتر از همه خبرچینی متّصّف ساخته‌اند. نمونه‌ها:

از کلاغ آموز پیش از صبحدم برخاستن
 کز حریصی همچو خوکی تندرست و ناتوان (سنایی، 1368: 456)
 زکریای قزوینی در مورد صبح خیزی کلاغ چنین می‌گوید:

"[کلاغ] سفرهای بعید کند و طواف بسیار، پیش از همه‌ی مرغان شروع در پرواز کند در روشنایی فجر." (زکریای قزوینی، 1340: 542)

زاغ حرص و همای همّت را
 بودم حذور همچو غرابی برای آنک
 ریزه و استخوان نمی‌یابم (خاقانی، 1375: 199)
 همچون غراب جای گرفتم درین خراب (همان، 41)

چون باز و چرخ، چرخ همی داردم به بند گر در حذر غرابیم و در رهبری قضا (همان: 1)
اما لامعی شاعر قرن ششم صفات مثبت و پسندیده‌ای چون دلاوری و هوشیاری و زیرکی را
به او نسبت داده است.

قارح تر از غراب و دلاور تر از عقاب هشیار تر ز عقق و چابک تر از زغن (لامعی، بی تا: 126)
انوری و عبدالواسع جبلی نیز او را حيله گر می‌خوانند:

به وقت جلوه گری چون تذرو خوش رفتار به‌گاه‌راهبری چون کلاغ حیل‌گر (انوری، 1340: 216)
"در مورد زیرکی کلاغ باید گفت: یکی از استادان دانشگاه مک‌گیل به نام لوئیس لِفَبور
Lefebvre Louis پس از مطالعاتی که روی این پرنده انجام داده به این نتیجه رسیده است که
کلاغ در دنیای پرندگان خلاق‌ترین پرنده است. موارد آلت‌سازی در میان حیوانات بسیار نادر و
محدود است. اما کلاغ در این زمینه استعدادی حتی بیش از شامپانزه از خود نشان داده است.
اعضای یکی از گروه‌های تحقیقاتی، کلاگی را دیده‌اند که به وسیله ی تگّه چوبی طعمه اش را
از حفرة‌های موجود در تنه‌ی درختان بیرون می‌کشد. کلاغ‌های ژاپنی هوش و زکاوت بی سابقه
ای برای شکستن فندق و بادام از خود بروز داده‌اند. آنها فندق و بادام را در تقاطع خیابان‌ها زیر
چرخ ماشین‌های منتظر چراغ سبز قرار می‌دهند.

بخشی از استعدادهای جانوران در اسارت تضعیف شده یا یکسره از دست می‌رود. اما یک
کلاغ "نیو کلدونی" به نام بتی در اسارت توانسته است با خم کردن یک میله‌ی فلزی طعمه
اش را که در داخل لوله‌ی خمیده‌ی پنهان بوده است، بیرون بیاورد." (صفاری، 1386: 20)
جامی در بیتی بدیع صفت "توکل" را به کلاغ نسبت داده است:

مخور خون بهر طعمه از کلاگی کم‌نمای کورا توکل چون درست آمد برآمد از زمین نانش (جامی، 1361: 60)
یکی دیگر از صفات کلاغ "اعور" بودن است. این صفت به سبب تیزی بینی و قدرت بینایی
اوست. در عجایب المخلوقات محمد بن محمود همدانی چنین آمده است:

"... و ویرا اعور گویند به مجاز از تیزی کی نگاه کند، چنانک ملدوغ را کی سلیم گویند و
بصیر گویند و مهالک را مفاوز خوانند." (محمد بن محمود همدانی، 1375: 541)

جاحظ عین این مطلب را در الحیوان ذکر می‌کند. (جاحظ، 1361: 339)

و اما سخنگویی کلاغ در چند جا ذکر شده است.

حمد الله مستوفی در نزه القلوب گوید:

"در عجایب مخلوقات و جامع الحکایات آمده که از هند جهت خلیفه حیوانی به تحفه

آوردند. سرش به شکل آدمی و تن مانند زاغ بوده و کلمه‌ای چند تلفظ می‌کرد منها: انا الزاغ الاعجوبه، انا البث مع اللبوءه"

زکریای قزوینی گوید:

"... و بعضی کلاغ الفاظ صحیح آرند که از مثل آن طوطی عاجز باشد."
(زکریای قزوینی، 1340: 543)

جاحظ نیز در الحیوان به این موضوع اشاره می‌کند:

"... و از آن‌ها کلاغ‌هایی است که هر چه را بشنوند تقلید می‌کنند تا آنجا که در تقلیدگری از طوطی شگفت‌انگیزترند.

یکی دیگر از صفات باطنی کلاغ عداوت است:

"... [غراب] با گاو و خر دشمن بوده منقار در چشم وی زند." (جاحظ، 1997: 293)
در عجایب المخلوقات چنین آمده است:

"و میان او و بوم عداوت بود زاغ بر وی قوی نگردد." (همان، 533)
گویی به سبب همین دشمنی است که در خواص زاغ آمده اگر چشم زاغ و بوم بین دو نفر دود کنند میان ایشان عداوتی زایل نشدنی واقع می‌شود.

مهرورزی کلاغ

"تحقیقات و مشاهدات کوین مک گاون"^{۱۱۱} استاد اورینتالیست دانشگاه کورنل شناخت عمیق تری ازین پرنده ارائه می‌دهد. او به مدت شانزده سال یک دسته کلاغ را در ایتاکای نیویورک مطالعه کرده است. هنگامی که ویروس "وست نایل" در میان کلاغان شایع و موجب مرگ و میر می‌شود او کلاغ‌های سالمی را دیده است که بر کنار کلاغان در حال مرگ نشسته و حاضر به ترک آنها نبوده‌اند. کوین مک گاون کلاغ‌ها را موجودات با احساسی دیده و در میان آنها شاهد بروز رفتاری بوده است که معمولاً تحت شرایط ویژه‌ای از آدمها سر می‌زند. او کلاغ ماده-ای را دیده است که پس از مرگ جفتش جوجه‌های نوبالش را بر می‌دارد و به آشیانه‌ی پدر و مادرش باز می‌گردد!" (صفاری، 1386: 20 و 21)

اما کشف این مطالب جدید نیست. چند قرن پیش از او در عجایب المخلوقات از قول جاحظ چنین نقل شده است:

"... و چون نر کلاغ بمیرد ماده‌ی او هم جفت نر دیگر نمی‌شود و همچنین اگر ماده بمیرد او

جفت ماده‌ی دیگر نمی‌شود." (زکریای قزوینی، 1340 : 542)

قناعی طوسی در کلیله و دمنه منظوم خود می‌گوید:

بود گوهر زاغ را این مزاج گر او را دهی کشور و تخت و تاج
 بگویی که از مهر زاغان بگرد دلش گردد از تو پر آزار و درد
 ندارد دل از مهر زاغان تهی ترا دادم از کار او آگهی
 (قناعی طوسی ، 1358 : 313)

در مورد نحوه ی تخم گذاری کلاغ نویسندگان مطالب عجیبی ذکر کرده‌اند که ساختگی است. تعدد و نگهداری کلاغ از جوجه هایش نیز با دیگر پرندگان متفاوت است. علاقه ی کلاغ به جوجه هایش در ادبیات منعکس شده است.

میل زاغان به بچه خویش از بچه طوطیان بود بیش (جامی، 1361 : 909)
 در قاموس کتاب مقدس در این مورد چنین آمده است:

[غراب] از برای تحصیل خوراک جوجه‌های خود مسافت بعید طی نماید و از چهار الی هفت جوجه را توجه و حفظ کند تا موقعی که به حد رشد رسیده، خود بتواند تحصیل خوراک کرده خود را محافظت کند". (هاکس ، 1377 : 633)

3- کلاغ در عرصه تشبیه

کلاغ در آثار ادبی مشبه به شب، زلف، خط، چشم، ابرو، مژه، خال، افراد معاند و حسود و رقیب و حبشی و هندی و زنگی و خطیب و محتسب است. نیز زغال و نی و قلم و اسب را به او مانند کرده و در انبوهی و ازدحام نیز به او مثل زده‌اند. که به آوردن چند نمونه اکتفا می‌شود:

چو روی زمین گشت چون پر زاغ ز افراز کوه اندر آمد چراغ (فردوسی ، 1374 : 311)
 دو زلفش مشک و رخ کافور و شنگرف چو زاغی اوفتاده کشته‌بر برف (فخرالدین اسعدگرانی، 1377 : 75)
 دریاب دلی که به داغت سوزد زان پیش که خط از پر زاغت سوزد (مجیرالدین بیلقانی، 1358 : 396)
 دو چشمش به سان دو نرگس به باغ مژه تیرگی برده از پر زاغ (بابا افضل ، بی تا: 55)
 خاقانی آن کسان که طریق تو می‌روند زاغند و زاغ را روش کبک آرزوست (خاقانی، 1375 : 626)
 از برف کوهسار شده بر سپاه روم وز زاغ مرغزار شده بر سپاه زنگ (فطران ، 1333 : 197)
 طاووس بین که زاغ خورد وان گه از گلو گاورس ریزه‌های منقا برافکند (خاقانی، 1375 : 96)
 زاغ گویی محتسب شد کز نهیب زخم او بلبل رامشگر اندر بوستان مانده‌ست لال (معزی، 1362 : 412)

4- کلاغ در متون عرفانی

در مضامین عرفانی نفس هواپرست، چشم، صورت، طبایع و دنیای مادی به کلاغ و زاغ تشبیه شده است و عقل، روح علوی و معنویات به سیمرغ عزلت‌گزین، طاووس، تذرو، باز و هما. نمونه‌ها:

ترسم ز ننگ صحبت زاغ سیاه تن باز سپید جان بچرد زین نشیمنم (غزنوی، 1328: 122)
جهان خرابه و مال جهان چو مردار است من و تو بر سر مردار او چو زاغ و زغن (قنوی رازی، 1334: 93)
روح باز است و طبایع زاغ‌ها دارد از زاغان و جندان داغ‌ها (مولوی، 1366: 862/5)

مولوی عقل جزوی را به زاغ معلم قابیل تشبیه می‌کند:

عقل کل را گفت ما زاغ البصر عقل جزوی می‌کند هر سو نظر
عقل ما زاغ است نور خاصگان عقل زاغ استاد گور مردگان
هین مدو اندر پی نفس چو زاغ کو به گورستان برد نه سوی باغ
(همان، 4: 691، 690)

همچنین زاهدان ریایی به کلاغ و ادعای کشف و کرامات و حال عرفانی آنان به کاغ کاغ او و در مقابل، پیر مغان به باز و شاهین تشبیه شده است. قاسم انوار بارها این تشبیه را به کار می‌برد:

دولت از مرغ همایون طلب و سایه او زان که با زاغ و زغن شهیر دولت نبود (حافظ، 1381: 283)
لاف عرفان می‌زند آن زاهد لاغر شکار نغمه‌ی ققنوس را با حق حق عقق چه کار
(فرجی 1387: 70؛ به نقل از قاسم انوار / 175)

5- زاغ نمادین

زاغ در ادبیات فارسی نماد زمستان و بلبل نماد بهار است:

بی‌نوا گشت باغ مینا رنگ تا درو زاغ برگرفت نوا (فرخی، 1335: 3)
چون که زاغان خیمه بر بهمن زدند بلبلان پنهان شدند و تن زدند (مولوی 1366: 2/202)
زره پوش گشتند مردان بستان مگر باغ با زاغ پیکار دارد
بنالد همی پیش گل زار بلبل که از زاغ آزار بسپار دارد
(ناصر خسرو، 1348، 130)

5- زاغ در امثال

مثل‌های رایجی در پیوند با کلاغ در آثار ادبی دیده می‌شود مانند "کلاغ خواست راه رفتن کبک را یاد بگیرد راه رفتن خودش را هم فراموش کرد" که جامی در یکی از آثارش به نظم آورده است:

عاقبت از خامی خود سوخته ره‌روی کبک نیاموخته
کرد فرامش ره و رفتار خویش ماند غرامت زده از کار خویش
(جامی، 1361: 80)

و نیز این مثل که "هر که پی کلاغ رود به خرابی افتد" هر که راهبری کلاغ کند بی‌گمان دل به دخمه داغ کند (عنصری، 1323: 23)

و نیز این مثل‌ها:

"کبوتر می‌رود دانه جمع کند، کلاغ می‌آید می‌خورد"
کلاغ از باغمان قهر کند، یک گردو منفعت ما (کلاغ نیاد به باغم / یک گردو ارتفاقم).
کلاغ روده خودش در آمده بود، ادعای جراحی می‌کرد.
کلاغ سر لانه‌ی خودش قار قار نمی‌کند.
کلاغ گفت تا بچه‌دار شدم یک شکم سیر به خودم ندیدم.
کلاغ‌ها سیاه می‌پوشند (به تمسخر به کسی گفته می‌شود که قهر کند یا از انجام عملی امتناع کند. مثال: اگر هم تو قهر کنی و این کار را انجام انجام ندهی کلاغ‌ها سیاه می‌پوشند).
(امینی، 1371: 624)

"کلاغ مرغ زیرکی است در چاه نمی‌افتد (شخصی از ملّایی پرسید: "اگر کلاغ در چاه افتد چند دلو آب باید کشید تا چاه پاک شود؟" ملّا هر چه فکر کرد حکم شرعی قضیه به خاطرش نیامد. بالاخره گفت: کلاغ مرغ زیرکی است و هرگز در چاه نمی‌افتد)." (نوری، 1383: 710)
و درباره‌ی امثال دیگر درباره‌ی کلاغ ← همان مأخذ.

6- کلاغ در کنایات

کنایه‌هایی در ادب ما دیده می‌شود که کلاغ در پدید آمدن آنها سهم دارد.

نمونه‌ها:

زاغ پا (= ملامت و سرزنش)، زاغ چشم (= کبود چشم)، زاغ دل (= سنگ دل)، زاغ زبان (کسی که نفرین او اثر دارد)، زاغ سر (= زشت چهره - بی آبرو - سنگ دل)، زاغ فعل (= بدکار)، کلاغ پر (= صبح زود)، زاغ گرفتن (= کلاغ گرفتن = طعنه زدن)، کلاغی (= گوش خراش، دورگه) که ذکر شواهد آنها خارج از این مقاله است. (فرجی، 1387: 77 و 78)

7- کلاغ در فابل‌ها

کلاغ در ادبیات ما گاهی یکی از قهرمانان فابل نیز هست. مثلاً گاهی شخصیتی مظلوم و ناتوان است مانند حکایتی که در باب شیر و گاو و کلیله آمده است. (مینوی، 1380: 81) و نیز در یکی از حکایات مرزبان نامه (وراوینی، 1383: 394) و گاهی مکّار و زیرک و باهوش؛ مانند حکایت زاغان و بومان در کلیله و دمنه (مینوی، همان: 191) و یکی از حکایات مرزبان نامه (وراوینی، 1383: 679)

8- عقاید خرافی درباره‌ی کلاغ

عقاید خرافی و عامیانه درباره‌ی کلاغ زیاد است که نمونه‌ی آنها در "فرهنگ عامیانه مردم ایران" اثر معروف صادق هدایت آمده است. (همان، 1385: 109 و 110 و 156) البته این گونه خرافات اختصاص به فرهنگ ایرانیان ندارد، در فرهنگ ملت‌های دیگر نیز هست. مثلاً فریب خوردن خروس از کلاغ و زندانی شدن او (جاحظ، 1997: 341 و بوشنجی، 1384: 135)

در ادب فارسی عقایدی درباره‌ی کلاغ دیده می‌شود:

کافر بودن - درازی عمر - شومی او - جدایی افکندن (= غراب البین بودن) - به فال نیک یا بد گرفتن صدای او.

نمونه‌ها:

معزول گشت زاغ چنین زیرا چون دشمن نییره زهرا شد
کفر و نفاق از وی چو عباسی بر جامه‌ی سیاهش پیدا شد
(ناصر خسرو، 1348: 140)

"گویند [زاغ] زیادت از هزار سال عمر یابد." (دهخدا 12541)

عین همین مطلب در عجایب المخلوقات نیز تکرار می‌شود:

"زاغ مرغی بود معروف سیاه بزرگ باشد و مر او را غراب نیز گویند زندگانی او هزار سال بود." (زکریای قزوینی، 1340: 533)

شباب الغراب و لا فؤادک تارکُ عهد النضوب، و لا عتابک یعتب (جاحظ، 1997: 505)
فغان ازین غراب و وای او که در نوا فکندمان نواى او
غراب بین نیست جز پیمبری که مستجاب زود شد دعای او
غراب بین تارزن شده‌ست و من سته شدم ز استماع نای او
(منوچهری، 1347: 82)

زاغ در آثار ناصر خسرو و نظامی و جامی گاه نیز چهره‌ای مثبت دارد.

نمونه‌ها:

به بانگ بی گنه زاغ ای برادر مگر دان رنجه این تیره روانست (ناصر خسرو، 1348: 85)

در داستان لیلی و مجنون زاغ همدم مجنون است و رسانندهٔ پیام او به لیلی. (نظامی گنجه‌ای، 1380: 278)

[مجنون] ... رخشنده بصر بدید زاغی چون دود چراغی و چراغی (جامی، 1361: 739)

نتیجه‌گیری

با مرور بر اساطیر چنین دریافت می‌شود که کلاغ دو جایگاه متفاوت دارد:

روزگاری بر شانه‌ی خدایان نشسته، نامی پسندیده چون هوش و حافظه دارد، پیک و پیغمبر خداست. حتی بعضی معتقدند در اثر ساده دلی و مهربانی و زیبایی بیش از حد مورد حسادت دیگر حیوانات و پرندگان واقع شده و به این رنگ درآمده است.

اما چندی نمی‌گذرد که این پرنده در فرهنگ بیشترینهٔ ملت‌ها به شومی و نحسی و ایجاد عزا توصیف می‌شود. چنان که مادران گوش‌های فرزندان خود را می‌بندند تا نعیش را نشنوند چون پیک مرگ است.

در کتب آسمانی نیز نمی‌توان به درستی منزلت او را تعیین کرد. روزگاری معلم پوشاندن رسوایی اولین قاتل و بزهکار زمین است؛ در برابر فرمان پیغمبر خدا نافرمان و سرکش است؛ در ازای لاشه‌ای، نفرین او را به جان می‌خرد؛ روزگاری دیگر مأمور رساندن غذا به پیامبری چون

الیاس (ع) است. هر چند این روی سکه دیده نمی‌شود و کفهی صفات و سابقه سیاه او می‌چرید. وقتی در اعتقادات عوام جست و جو می‌شود باز هم شخصیتی منفور و منفی است؛ که شنیدن صدایش می‌تواند تو را از عزیزانت جدا کند. نه تنها دیدنش در بیداری شومی را به ارمغان می‌آورد، که در خواب نیز آدمی را دچار بدبختی و تیره روزی می‌کند.

و اما ادیبان نازک طبع نیز که "به یک چینه چنان می‌نگرند که به یک خواب لطیف"، سخنورانی که فقط از زیبایی و مقام پسندیده‌ی هد سخن گفته‌اند و بدبویی مثال زدنی او را پنهان کرده‌اند، پای زشت طاووس را ندیده گرفته، تنها پر و بالش را توصیف نموده‌اند؛ استخوان خوردن هما را هم‌ردیف با استخوان خواری کلاغ ذکر نکرده‌اند، بلکه کلاغ را در این مورد با سگ مقایسه کرده‌اند و فقط از فرخندگی و سعادت هما سخن رانده‌اند...

خلاصه دیدگاه و نظرات آنان را در مورد کلاغ می‌توان در این مصراع جامی منعکس دید:

"آن هیچ کس حرام زاده؛ البته انگشت شمار است مواردی که به چشم دیگری به او نگریسته‌اند و صفات پسندیده‌ی سحرخیزی، توکل و دلاوری را به او نسبت داده‌اند. می‌توان گفت این دیدگاه را در وهله‌ی اول نشأت گرفته از ظاهر نازیبای اوست. جثه‌ای نسبتاً بزرگ – در مقایسه با طوطی، بلبل و کبوتر که پرندگان عشق و عاطفه و دوستی‌اند – دارد، سیاه است؛ غذایش لاشه و مردار است؛ در خدمت ساحران و شیاطین است؛ و در مرحله‌ی بعد – با توجه به ارتباط عمیق ادب فارسی با قرآن و آموزه‌های دینی – پیشینه‌ی تاریک او در ارتباط با پیامبر الهی (ع) و خدای اساطیر.

منابع

- ابن یمین فریومدی، دیوان، به اهتمام حسینعلی باستان، تهران، سنایی، 1363
- امینی، امیرقلی، فرهنگ عوام یا تفسیر امثال و اصطلاحات زبان پارسی، تهران، علمی، 1371
- انوری، ابیوردی، اوحدالدین محمد، دیوان – مدرّس رضوی – تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب، 1340
- انوری، حسن؛ فرهنگ کنایات سخن، تهران، سخن، 1383
- بابا افضل (= افضل الدین محمد) کاشانی، دیوان، تصحیح مصطفی فیضی و همکاران، کاشان، اداره فرهنگ و هنر کاشان، بی تا
- بوشنجی، ابوالحسن بن الهیصم؛ قصص الانبیاء، ترجمه‌ی محمد بن اسعد حنفی، تصحیح عباس محمد زاده، مشهد، دانشگاه فردوسی، 1384
- جاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر؛ الحیوان، شرح و تحقیق یمینی شامی، بیروت، مکتب الهلال، 1997م.

- جامی، نورالدین عبدالرحمن، هفت اورنگ، تصحیح مدرّس گیلانی، تهران، کتابفروشی سعدی، 1361
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد؛ دیوان غزلیات - خطیب رهبر - تهران، صفی علی شاه، 1381
- حلّاج، حسین بن منصور، دیوان، تهران، سنایی، 1343.
- خاقانی شروانی، گزیده‌ی اشعار؛ ضیاءالدین سجادی، تهران، امیرکبیر، 1376.
- خاقانی شروانی، دیوان؛ تصحیح اوستا، تهران، تابش، بی تا.
- خاقانی شروانی، دیوان، تصحیح فروزانفر؛ به اهتمام جهانگیر منصور، تهران، نگاه، 1375
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه ج 8 و 11؛ تهران، دانشگاه تهران، 1377.
- زکریای قزوینی، محمد بن محمود؛ عجایب المخلوقات و غرایب الموجودات، تصحیح نصرالله سبوحی، 1366
- سعدی شیرازی؛ دیوان غزلیات، ج 2 - خطیب رهبر - تهران، سعدی، 1366
- سعدی شیرازی؛ بوستان، تصحیح غلام حسین یوسفی، تهران، انجمن استادان زبان و ادبیات فارسی، 1359
- سنایی غزنوی؛ حدیقه الحقیقه، تصحیح مدرس رضوی - تهران، دانشگاه تهران، 1368
- سلمان ساوجی؛ جمشید و خورشید، به اهتمام ج. پ. آسمونی و فریدون وهمن، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1348
- صفاری، عباس؛ کلاغنامه از اسطوره تا واقعیت، تهران، مروارید، 1386
- عطار نیشابوری، فریدالدین؛ منطق الطیر، تصحیح انزابی نژاد، قره بگلو، تهران، جامی، 1379
- علایی، شهرداد بن ابی‌الخیر، نزهت نامه، تصحیح فرهنگ جهانیور، تهران، مسعود، 1362
- عنصری، ابوالقاسم حسن بن احمد؛ دیوان، به اهتمام یحیی قریب، تهران، ابن سینا، 1323
- غزنوی، سید حسن؛ دیوان، تصحیح محمد تقی مدرّس رضوی، تهران، اساطیر، ج اول، 1328
- فخرالدین اسعد گرگانی، ویس و رامین؛ محمد جعفر محبوب، تهران، بنگاه نشر اندیشه، 1337
- فرجی قرقانی، آسیه؛ پایان نامه کارشناسی ارشد با عنوان "زاغ در ادبیات فارسی"، سبک خراسانی و عراقی، شهریور 1387، دانشگاه علامه طباطبایی، گروه زبان و ادبیات فارسی
- فرخی سیستانی، علی بن جولوغ؛ دیوان، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، تهران، شرکت نسبی اقبال و شرکاء، 1335
- فردوسی طوسی، ابوالقاسم؛ شاهنامه، تهران، قطره، 1374
- فرغانی، سیف الدین محمد؛ دیوان، تصحیح ذبیح الله صفا، تهران، فردوسی، 1364
- فره وش، بهرام؛ فرهنگ فارسی به پهلوی، تهران، دانشگاه تهران، 1352
- قانع طوسی، احمد بن محمود؛ کلیله و دمنه منظوم، تصحیح ماگالی تودوا، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1358
- قطران تبریزی؛ دیوان، محمد نخجوانی، تبریز، 1333
- قوامی رازی، بدرالدین؛ دیوان، به اهتمام میر جلال الدین ارموی، بی جا، 1334
- لامعی گرگانی، دیوان، به اهتمام محمد دبیر سیاقی، اشرفی، بی تا
- محمد بن محمود همدانی؛ عجایب نامه، ویرایش جعفر مدرّس صادقی، تهران، مرکز، 1375
- مجیر الدین بیلقانی؛ دیوان، تصحیح محمد آبادی، تبریز، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، 1358

- مسعود سعد سلمان؛ دیوان، تصحیح رشید یاسمی، تهران، پیروز، 1339
- معین، محمد؛ فرهنگ فارسی، ج 3، تهران، امیرکبیر، 1357
- معزی، محمد بن عبدالملک؛ دیوان، تصحیح ناصر هیری، تهران، مرزبان، 1362
- منشی، ابوالمغانی نصرالله؛ کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر، 1380
- منصوری، جمشید؛ راهنمای پرندگان صحرائی ایران، به کوشش غلام رضا خزائی نژاد، تهران، ذهن آویز، 1379
- منوچهری، دامغانی، احمد بن قوص، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، زوآر، 1347
- مولوی، جلال الدین محمد؛ مثنوی معنوی، به اهتمام نیکلسون، تهران، امیرکبیر، چاپ دهم، 1366
- مولوی، جلال الدین محمد؛ به دیوان شمس، تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، تهران، نگاه، 1374
- ناصر خسرو قبادیانی؛ دیوان، به کوشش مهدی سهیلی، تهران، گلشن، 1348
- نصرالله منشی؛ ترجمه ی کلیله و دمنه، تصحیح مجتبی مینوی، تهران، امیرکبیر، 1380
- نظامی، الیاس بن یوسف؛ خسرو و شیرین، تصحیح برات زنجانی، تهران، دانشگاه تهران، 1376، (= نظامی 1)
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف؛ لیلی و مجنون، تصحیح وحید دستگردی به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره، 1380
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف؛ مخزن الاسرار، تصحیح وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره، 1376. (= نظامی 2)
- نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف؛ خسرو و شیرین، تصحیح وحید دستگردی به کوشش سعید حمیدیان، تهران، قطره، 1383
- وراوینی، سعد الدین؛ مرزبان نامه، به اهتمام خطیب رهبر، تهران، صفی علی شاه، 1383
- هاکس، جیمز؛ قاموس کتاب مقدس، اساطیر، 1377.
- هدایت، صادق؛ فرهنگ عامیانه‌ی مردم ایران، جهانگیر هدایت، تهران، چشمه، 1385